

الحادية و السبعون: غُررٌ في أنَّ عِلْمَهُ بِالأَشْيَاءِ بِالْعَقْلِ

البسيط و الإضافة الإشرافية

درس يكصد و هشتادم تا درس يكصد و هشتاد و

چهارم

درس يكصد و هشتادم:

نظر صحيح در کیفیت علم پروردگار (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

غُرِّ فِي أَنَّ عِلْمَهُ بِالْأَشْيَاءِ بِالْعَقْلِ الْبَسِيطِ وَ  
الإِضَافَةِ الإِشْرَاقِيَّةِ.

الذاتُ عِلَّةٌ لِذَاتِ مَا عَدَا \*\*\* وَ الْعِلْمُ لِلْعِلْمِ وَ حَيْثُ اتَّحَدَا  
بِمَا تَلَوْنَا لَكَ عِلَّتَاهُمَا \*\*\* فَاقْضِ يَأْنُ وَجِدَ مَعْلُولَاهُمَا  
فَعِلْمُهُ قَدْ كَانَ نُورِيَّتَهُ \*\*\* وَ كَانَ نُورِيَّتُهُ قُدْرَتَهُ  
قُدْرَتُهُ انْتِسَابُهُ الإِشْرَاقِي \*\*\* وَ فَيْضُهُ الْمُقَدَّسُ الإِطْلَاقِي<sup>۱</sup>

مرحوم حاجی بعد از اینکه در بحث‌های گذشته

صفات را عین ذات قرار دادند و علم ذات را به ذات

عین خود ذات دانستند، قدرت را هم عین علم

دانستند از این لحاظ با توجه به مسائل گذشته یک

مطلب به دست می‌آید و آن اینکه حقیقت اشیاء که از

وجود مطلق و فیض مقدس اطلاق می‌شود - نه تقیدی -

سرچشمه می‌گیرند عبارت‌اند از قدرت پروردگار در

تقید این فیض مقدس و آن وجود مطلق به واسطه

قدرت پروردگار - که خود قدرت عین آن وجود و

عین آن ذات است - که عبارت از اضافه اشراقیه است

به صور و به مظاهر مختلف درمی‌آید.

---

۱. منظومه، ج ۳، ص ۵۸۵.

## جميع معلولات عين ذات بارى

حالا از اين بيان استفاده مى شود كه اولاً: صفات بارى عين ذات او است، ثانياً: معلولات بارى عين قدرت او است كه عبارت از اضافه اشراقيه است بنابر اين جميع معلولات عين ذات بارى است و عين علم و قدرت او خواهد بود. اين مجملِ اين بحثى است كه در آن هستيم. البته ايشان در اينجا مطالب را به طور مفصل بيان مى كنند و از ناحيه برهاني مطلب را به اين شكل بيان مى كنند و مى فرمايند كه ما يك ذات داريم و يك علم به ذات داريم كه هر کدام از اينها براى يك معلولى علت هستند؛ ذات علت براى ماسوى است و علم به ذات براى علم به ماسوى علت است چرا علم به ذات براى علم به ماسوى علت است؟! چون ذات علت است و چون علم به ذات مساوى با ذات است بنابر اين در اينجا گرچه ظاهراً معلول مختلف است وليكن علتش واحد است كه همان ذات است و علم به ذات عين ذات است پس علت واحد است بنابر اين معلول هم بايد واحد باشد كه آن معلول عبارت از جميع ماسوى است كه

آن‌هم باید واحد باشد؛ وقتی که واحد شد پس آن معلول ظلّ و سایه ذات می‌شود که وجود حضوری دارد نه ذهنی؛ وجود حضوری در ذات دارد.

### علم به ذات عین علم به ماسوی

پس با این برهانی که ایشان در اینجا ذکر کرده‌اند علم به ذات، عین علم به ماسوی خواهد بود. بعد آن مسائل دیگر و مطالب دیگر جهتی ندارند. مرحوم محقق طوسی یک مطلب را در اینجا بیان می‌کند و آن مطلب ایشان این است که چون علت باید واحد باشد معلول هم واحد است؛ در هرجایی که علت واحد است معلول هم باید واحد باشد، این را مرحوم صدرالمتألهین به عنوان برهان بیان نمی‌کنند [می‌گویند که] بلکه جنبهٔ تکثری که در معلول هست این جنبهٔ تکثر موجب می‌شود که معلول عین علت نباشد و یک جنبهٔ کثرتی در اینجا داشته باشد. بنابراین این دلیل، دلیل خوبی است ولی دلیل برهانی نمی‌شود باشد که ماسوی وحدت حضوری با ذات دارند.

بعد خود مرحوم حاجی در اینجا می‌فرمایند که منظور مرحوم طوسی این بود که اگر قرار شود علت

واحد باشد و معلول متکثر باشد لازمه‌اش صدور کثرت از واحد است درحالی‌که «**لَا يَصْدُرُ عَنِ الْوَاحِدِ إِلَّا الْوَاحِدُ**». روی این حساب چون ذات واحد است معلول ذات هم باید واحد باشد و تمام آن صور متعیّنه‌ای را که ما می‌بینیم، اینها به ظاهر کثرت دارند ولی در واقع همهٔ اینها وحدت دارند «**و لَا يَصْدُرُ عَنِ الْوَاحِدِ إِلَّا الْوَاحِدُ**»، فقط یک ظهور است که از این ذات تراوش پیدا کرده است و چون آن یکی با ذات متحد است بنابراین خداوند متعال در عین علم به ذات، به ماعدای خودش علم تفصیلی دارد.

**ردّ نظریهٔ کسانی که عوالم جسمانی را از**

**عوالم روحانی و تجردی جدا می‌دانند**

آن وقت این علم تفصیلی که به ماعدا دارد آیا بلاواسطه است یا به واسطه است؟! این علم تفصیلی منافاتی با وساطت ندارد یعنی تمام این اوصافی که ما برای مراتب نزول می‌شماریم؛ از عقل بسیط و عقل فعال و مراتب دیگر، تمام اینها به نحو انحاء و فناء در علت خودشان در آن علت بالایی فانی هستند و آن عقل بسیط هم فانی در او است بنابراین خداوند

متعال به علم حضوریِ شهودیِ تفصیلی به جمیع ماسوی علم دارد، به خلاف نظر آنهایی که عوالم جسمانی را از عوالم روحانی و تجردی جدا کرده‌اند و علم را متعلق به آن گرفته‌اند و عالم جسمانیات را به‌نحو اجمال، معلومِ خداوند می‌دانند نه به‌نحو تفصیلی و خیال کرده‌اند چون این عالم، عالم جسمانیات است از آن وجود فیض مقدّس اطلاق بیرون است درحالی که این جسم یک مرتبه‌ای از مراتب نزول آن مجرد است و معنا ندارد که از آن وجود بیرون باشد.

## انحاء تمام عوالم مادی و مجرد در ذات حضور تمام عوالم در علم ربوبی به واسطهٔ اضافهٔ اشراقیه

روی این حساب تمام عوالم اعمّ از مجرد و مادی منمّحی هستند و مفصلاً در علم ربوبی حضور دارند و این حضورشان هم به واسطهٔ اضافهٔ اشراقیه است، نه به واسطهٔ همین انوار حسّیه‌ای که ما مشاهده می‌کنیم. در انوار حسّیه ما می‌بینیم که یک چیزی روشن می‌شود یا نور حسّیه افول دارد، شرق دارد، غرب دارد، برای آن می‌توانیم ثانی تصور کنیم که

یک نور اینجا بیفتد این نور جای دیگر بیفتد اما این اضافات اشراقی دیگر ثانی بردار نیست چون تمام اینها همان وجود فیض مقدّس است که تنازل پیدا کرده است.

## مراتب وجود، عین ذات پروردگار

لذا دیگر ثانی برای او نمی شود تصور کرد چون برای وجود نمی شود ثانی تصور کرد بنابراین چون وجود عین ذات پروردگار است مراتب وجود نیز عین ذات پروردگار است و شهود در آن وجود و شهود در آن ذات دارد.

## غُرَّرَ فِي أَنَّ عِلْمَهُ تَعَالَى بِالأَشْيَاءِ بِالعَقْلِ البَسِيطِ و الإِضَافَةِ الإِشْرَاقِيَةِ.

الذَّاتُ أَيْ ذَاتُهُ تَعَالَى عِلَّةٌ لِذَاتٍ مَا عَدَا هُوَ كُلُّ الوجوداتِ الْمُمكنَةِ المُجَرَّدَةِ و المادِّيَةِ و العِلْمِ لِلْعِلْمِ أَيْ عِلْمُهُ بِذَاتِهِ عِلَّةٌ لِعِلْمِهِ بِمَا عَدَاهُ لِمَا عَرَفَتْ أَنَّ العِلْمَ بِالعِلَّةِ مُسْتَلْزِمٌ لِلْعِلْمِ بِالمَعْلُولِ وَ حَيْثُ اتَّخَذَا - الأَلْفُ لِلإِطْلَاقِ - بِمَا تَلَوْنَا لَكَ مِنْ أَنَّ صِفَاتُهُ عَيْنُ ذَاتِهِ وَ أَنَّ ذَاتَهُ وَ عِلْمَهُ بِذَاتِهِ لَا تَغَايِرَ بَيْنَهُمَا أَصْلًا عِلَّتَاهُمَا - فاعِلٌ اتَّخَذَ وَ ضَمِيرُهُ رَاجِعٌ إِلَى ذَاتٍ مَا عَدَا وَ العِلْمُ بِمَا عَدَا - وَ المرادُ بِالعِلَّتَيْنِ الذَّاتِ المُقَدَّسَةِ تَعَالَتْ وَ عِلْمِهِ بِهِ فَإِذَا حَكَمْتَ بِاتِّحَادِ العِلَّتَيْنِ فَاقْضِ بِأَنَّ وُجْدَ مَعْلُولَاهُمَا أَيْ مَعْلُولَا العِلَّتَيْنِ وَ هُمَا ذَاتِ مَا عَدَا وَ عِلْمِهِ تَعَالَى بِهَا وَ إِلا لَزِمَ صُدُورُ الكَثِيرِ عَنِ الواحدِ هَكَذَا حَقَّقَ المَقَامَ العَلَامَةَ الطُّوسِ قُدَّسَ سِرُّهُ.<sup>۱</sup>

[فصل در بیان اینکه علم حق تعالی به اشیاء به عقل بسیط بوده و اضافه علمش، اضافه اشراقیه می باشد.]

[ذات تعالی] برای ذات ماعدا علت است و

<sup>۱</sup> . منظومه، ج ۳، ص ۵۸۶.

[ماعداء شامل] تمام وجودات ممکنه از مجرده و مادی است. و علم هم علت برای علم است، علم خداوند به ذات خودش برای علمش به ماعدای خودش علت است چون علم به علت، مقتضی علم به معلول است زیرا معلول جدای از علت نیست. الف برای اطلاق است. چون قبلاً گفتیم که صفات پروردگار با ذات عینیت دارند و اصلاً بین ذات و علم به ذات تغایری نیست و متحد هستند، حالا چون علت این دوتا متحد است - کلمه «علّتا» فاعل اتحد است و «هما» به ذات ماعدا و علم به ماعدا برمی گردد - یعنی علت ماعدا و علت ذات ماعدا هر دو یکی است که آن ذات پروردگار است، حالا آن دو علت که واحد هستند یکی ذات مقدّس است که بزرگ است و یکی هم علم او است - (در اینجا اشتباهاً عَلِیَّتُهُ نوشته است) - این علم و این ذات هر دو واحد است وقتی هر دو علت واحد شد حالا بگو که معلول هایشان - معلول علت - هم یکی است؛ آن دوتا چیست؟! ذات ماعدا و علم تعالیٰ به ماعدا.

والّا لازم می آید که کثیر از واحد صادر شده باشد و این محال است. مرحوم محقق طوسی مطلب را

این طور بیان کرده است.

نه آن طوری که صدرالمتألهین فرموده است که منظور محقق طوسی این است که چون معلول مرتبه نازله علت است بنابراین با علت اتحاد دارد که اشکال به آن وارد شود که در معلول جنبه کثرت هست که در علت نیست، نه! منظور محقق طوسی این طور بود [که عرض شد].

فَعِلْمُهُ تَعَالَى قَدْ كَانَ نُورِيَّتَهُ لَكِنْ لَا النُّورِيَّةُ  
الْمَصْدَرِيَّةُ بَلِ الْحَقِيقِيَّةُ وَ لَا النُّورِيَّةُ الْحَسِيَّةُ  
الْعَرَضِيَّةُ الْعَدِيمَةُ الشُّعُورُ الْمُنْبَسِطَةُ عَلَى ظَوَاهِرِ  
السُّطُوحِ الْمُظْهِرَةِ لِلْمُبْصِرَاتِ خَاصَّةً الْآخِقِ بِهَا  
الْأَفُولُ الْمُمَكِّنَةُ لِلثَّانِي.<sup>۱</sup>

«علم خداوند متعال عبارت از همان اضافه اشراقیه است؛ نوریت پروردگار است، نه اینکه علم پروردگار جهت مصدری و انتسابی دارد و ارتباط بین دو شیء است؛ نه اینکه نوریت مصدری است که صرف انتساب بین شیء و شیء دیگر است بلکه نوریت واقعی است و نوریت حسیه عرضیه که عديمة الشعور است نمی باشد مثل همین نور چراغ و

---

<sup>۱</sup> . منظومه، ج ۳، ص ۵۸۸.

لامپ که از ظواهر سطوح پخش می گردند و می بینید که افول به آن عارض می شود (اگر شما کلید را بزنید خاموش می شود) و می تواند ثانی برای خودش را متحقق کند.

این نور خدا این طور نیست و ثانی ندارد بلکه یکی بیشتر نیست؛ یک اضافه اشراقی بیشتر نیست درحالی که نور چندتا است؛ این نور اینجا می افتد همین طور جای دیگر می افتد، همه اینها انوار هستند و می شود برای آن ثانی تصور کنیم، الآن کلید را می زنیم چراغ را دوباره روشن می کنیم ثالثی برایش تصور می کنیم و امثال ذلک.

بَلِ النُّورِيَّةُ الْوُجُودِيَّةُ الْمُسْتَقَلَّةُ الْحَيَّةُ الْقَائِمُ بِهَا  
مَوَاضِعُ الشُّعُورِ الْمُسْتَمَرَّةُ وَ غَيْرُ الْمُسْتَمَرَّةِ وَ  
غَيْرُهُمَا النَّاغِذَةُ فِي أَعْمَاقِ الْأَشْيَاءِ وَ بَوَاطِنِهَا أَيْضاً  
الْمُظْهِرَةُ لِكُلِّ الْمَاهِيَاتِ وَ لَا أَفُولَ لَهَا وَ لَا تَغْيِرَ  
حَالٍ وَ لَا ثَانِي لَهَا وَ لَا أَمْثَالَ وَ كَانَ نُورِيَّتُهُ قُدْرَتَهُ  
فَعِلْمُهُ قُدْرَتُهُ<sup>۱</sup>.

«نور پروردگار نوریت وجودیه مستقله حیّه ای

است که آن مدارک شعوری که در عقول کلیه مستمره است قائم به این نوریت هستند» یعنی

---

۱. منظومه، ج ۳، ص ۵۸۹.

حدوث زمانی ندارد «و غیر مستمر است» مانند نفوس - البته به غیر از شخصی که کامل است - «و غیر آنها که اینها مدرک شعور عقلی ندارند». تمام اینها قائم به آن نوریت وجودیه‌ای هستند که آن اضافه اشراقیه از ناحیه پروردگار است «و این در اعماق اشیاء نفوذ کرده است» و ذات اشیاء قائم به آن اضافه اشراقیه و اضافه آن نور منبسط است که متکی به آن حقیقت وجودیه هست و «تمام ماهیات به واسطه این نور وجودی پروردگار روشن می‌شوند» و غیر از آن، همه ماهیات عدم صرف هستند.

«افول و تغییر حال پیدا نمی‌کند و کم و زیاد نمی‌شود و ثانی ندارد»، هیچ! فقط یک وجود است و برای وجود هم ثانی تصور نمی‌شود «و مثل هم ندارد». «حالا نوریت پروردگار عبارت از قدرت پروردگار است چون ما گفتیم که علم و قدرت او یکی است»، آن قدرت پروردگار عبارت از همان اضافه اشراقیه است، عبارت از همان اراده است، عبارت از همان کلمه کُن وجودیه است که عین

همان نوریت او است یعنی قدرت به همان وجود  
تعلق می گیرد و او را به صور درمی آورد.

وَ هَذَا كَمَا أَنَّ عِلْمَ النَّفْسِ بِالصُّورِ الْعِلْمِيَّةِ  
الْمِثَالِيَةِ الَّتِي فِي عَالَمِهَا عَيْنُ قُدْرَتِهِ عَلَيْهَا وَ عَيْنُ  
إِضَافَتِهِ الْإِشْرَاقِيَّةِ إِلَيْهَا وَ لَوْ صَارَتْ قُوَّةَ الْوُجُودِ  
بَلْ أَقْوَى مِنَ الْمَوْجُودَاتِ الْعَيْنِيَّةِ بِقُوَّةِ النَّفْسِ أَوْ  
بِالنُّومِ أَوْ الْإِغْمَاءِ أَوْ غَيْرَهُمَا فَيَكُونُ نَفْسُ  
وُجُودَاتِهَا مِنْ سَمَاءٍ وَ أَرْضٍ وَ حَيَوَانٍ وَ إِنْسَانٍ وَ  
غَيْرِهَا عُلُومًا وَ قُدْرَةً وَ وُجُودًا وَ إِيجَادًا.<sup>۱</sup>

«همان طور که علم نفس به آن صور علمیه مثالیه

که در عالم مثال هستند عین قدرتش بر آن است.»

وقتی که ما بر آن صور مثالی خودمان اطلاع پیدا

می کنیم حالا یا به واسطه مکاشفه یا به واسطه نوم یا

به واسطه دیگری که غیر از آن است، تمام اینها، یا

اصلاً غیر از اینها؛ خودمان در درون خودمان بر آن

صور [اطلاع پیدا کنیم] این عین قدرت ما بر آن صور

است دیگر، قدرت یعنی احضار، یعنی خلق، پس چه

شما اسم آن را علم بگذارید و چه اسم آن را قدرت

بگذارید هر دو یکی است. عین قدرت نفس بر آن

صور است «و عین اضافه اشراقیه نفس به این صور

---

۱. منظومه، ج ۳، ص ۵۹۰.

است، اگرچه آن صور هم از نظر وجود، وجود قوی باشند بلکه اقوی از موجودات عینیه هستند که حالا اینها به قوه نفس وجود دارند یا به واسطه نوم یا به واسطه غیر اینها. پس نفس وجودات این صور از سماء، ارض، حیوان، انسان و غیر، اینها علوم برای نفس هستند و قدرت برای نفس هستند و وجود نفس هستند و ایجاد برای نفس هستند»، تمام اینها را نفس متحقق کرده است.

قُدْرَتُهُ اِنْتِسَابُهُ الْاِشْرَاقِي إِلَى الْأَشْيَاءِ وَ بِعِبَارَةٍ أُخْرَى قُدْرَتُهُ فَيْضُهُ الْمُقَدَّسُ الْإِطْلَاقِي وَ هُوَ الْوُجُودُ الْمُطْلَقُ الْمُنْبَسِطُ عَلَى الْأَشْيَاءِ فَإِنَّ لِلْوُجُودِ (مَرَاتِبَ)، الْوُجُودُ الْحَقُّ وَ الْوُجُودُ الْمُطْلَقُ وَ الْوُجُودُ الْمُقَيَّدُ وَ الْأَوَّلُ هُوَ اللَّهُ جَلَّ شَأْنُهُ وَ الثَّانِي فِعْلُهُ وَ الثَّلَاثُ أَثَرُهُ وَ إِنَّمَا قُلْنَا اِنْتِسَابُهُ الْاِشْرَاقِي إِذْ صَرَفَ الْوُجُودَ الْمَأْخُودَ بِحَيْثُ يَكُونُ الْفَيْضُ مِنْ صُقْعِهِ كَالْعُنْوَانِ الْفَانِي فِي الْمُعَنَّوْنَ.<sup>۱</sup>

«قدرت پروردگار در اینجا انتساب اشراقی - نه

اضافی - پروردگار به اشیاء است»، پروردگار به واسطه اراده خودش یک انتسابی با ماهیات معدومه پیدا می کند این صرف انتساب، آنها را

<sup>۱</sup> . منظومه، ج ۳، ص ۵۹۰.

موجود می‌کند «یا به عبارت دیگر قدرت پروردگار عبارت از فیض مقدّس اطلاقی خودش است که آن عبارت از وجود مطلق است که بر همهٔ اشیاء منبسط است.»

### مراتب وجود

«پس وجود مراتبی دارد؛ یکی وجود حق است خداوند متعال است، یکی وجود مطلق است فیض مقدّس است، یکی هم وجود مقیّد که ما هستیم یکی یکی. اوّلی خداوند جلّ شأنه است دومی فعل او است که همان جنبهٔ اضافهٔ اشراقی او است و سومی هم اثرش است.» اوّل ذات است، فعل او معلول برای ذات است، این صور جزئی هم که ما هستیم معلول برای آن فعل هستیم. «چرا ما گفتیم که انتساب اشراقی؟! چون می‌خواهیم انتساب اضافی را نفی کنیم. همهٔ اینها برای همان صرف‌الوجود است از آثار آن صرف‌الوجود است از خواص آن صرف‌الوجود است، تمام ممکنات در ذات حق فانی هستند مانند عنوان که فانی در معنوی است.»

اللهم صل علی محمد و آل محمد